

## آرایه های ادبی

### واج آرایی

واج آرایی (نغمه ی حروف) : تکرار یک واج (صامت یا مصوت) است ، در کلمه های یک مصراع یا یک بیت یا عبارت نثر به گونه ای که کلام را آهنگین می کند و آفریننده ی موسیقی درونی باشد و بر تاثیر سخن بیفزاید این تکرار آگاهانه ی واج ها را «واج آرایی» گویند .

مثال : خیال خال تو با خود به خاک خواهیم بر

که تا ز خال تو خاکم شود عبیر آمیز

توضیح : در این بیت از حافظ تکرار واج «خ» باعث ایجاد موسیقی درونی شده است .

### سجع

آوردن کلماتی در پایان جمله های نثر که در وزن یا حرف یا حرف آخر یا هر دو (وزن و حرف آخر) با هم یکسان باشد .

نکته ۱ : سجع در کلامی دیده می شود که حداقل دو جمله باشد یا دو قسمت باشد .

نکته ۲ : سجع باعث آهنگین شدن نثر می شود به گونه ای که دو یا چند جمله را هماهنگ سازد .

نکته ۳ : سجع در نثر حکم قافیه در شعر را دارد .

مثال : الهی اگر بهشت چون چشم و چراغ است بی دیدار تو درد و داغ است

مثال : منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت .

توجه : به نثر مسجع ، نثر آهنگین نیز می گویند .

### انواع سجع

(قسمت انواع سجع و ترصیع برای مطالعه است)

الف (سجع متوازن) : آن است که کلمات سجع فقط در وزن اشتراک داشته دارند .

مثال : ۱) ملک بی دین باطل است و دین بی ملک ضایع .

۲) طالب علم عزیز است و طالب مال ذلیل .

توضیح : در هر دو عبارت هر دو کلمه از نظر امتداد هجا یکسان هستند لذا هموزن اند .

ب (سجع مطرف) : آن است که کلمات سجع فقط در حرف یا حروف پایانی با هم اشتراک دارند .

مثال : محبت را غایت نیست از بهر آنکه محبوب را نهایت نیست .

توضیح : کلمه ی «غایت» دارای دو هجا و کلمه ی «نهایت» دارای سه هجا می باشد پس دو کلمه هم وزن

نیستند بلکه فقط در حرف آخر مشترک اند .

ج (سجع متوازی) : به سجعی گفته می شود که کلمات سجع هم در حرف پایانی و هم در وزن یکسان می باشند

مثال : الهی عبدالله عمر بکاست اما عذر نخواست

توجه : از آن جایی که سجع متوازی ، زیباتر و خوش آهنگ تر است و

در متون فارسی کاربرد بیشتری دارد . لذا شناخت این نوع سجع برای دانش آموزان عزیز با اهمیت تر می باشد  
نمونه های برتر آثار مسجع : مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری ( قرن پنجم ) سعیدی در « گلستان » ، جامی  
در « بهارستان » ، نصرالله منشی در « کلیله و دمنه » آن را به حد کمال خود رساندند

## ترصیع

آن است که کلمات مصراعی با مصراع دیگر یا جمله ای با جمله ی دیگر ، در وزن و حروف پایانی یکسان باشد  
(غیر از واژگان تکراری بقیه کلمات با هم سجع متوازی دارند . )

مثال ۱: ای منور به تو نجوم جلال

وی مقرر به تو رسوم کمال

مثال ۲: باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشید.

## جناس

آوردن کلماتی است در شعر و نثر که از نظر معنی کاملاً متفاوت اند اما از نظر شکل ظاهری و تلفظ هم جنس به  
نظر می رسند و گاهی اختلافشان فقط در یک واج است .

## « انواع جناس »

الف) جناس تام : آن است که دو کلمه جناس از نظر شکل ظاهری و تلفظ کاملاً یکسان ، اما از جهت معنی با هم  
فرق دارند .

مثال : عشق شوری در نهاد ما نهاد

جان ما در بوته ی سودا نهاد

بهرام که گور می گرفتی همه عمر

دیدم که چگونه گور بهرام گرفت

نکته : جناس هم در شعر و هم در نثر به کار می رود .

ب) جناس ناقص : که انواعی دارد :

۱- جناس ناقص اختلافی

۲- جناس ناقص حرکتی

۳- جناس ناقص افزایشی

۱- جناس ناقص اختلافی : آن است که دو کلمه جناس در حرف اول ، وسط یا آخر با هم اختلاف  
داشته باشند .

مثال : نهادند آوردگا هی چنان

که کم دیده باشد زمین و زمان

مثال : (بخت ، رخت - گلزار ، گلنار - جان ، جام )

۲- جناس ناقص حرکتی : آن است که دو کلمه جناس علاوه بر معنی در حرکت ( مصوت کوتاه ) نیز با هم

اختلاف دارند . مثل (مهر ، مَهر - گِل ، گُل )

مثال : باید به مژگان رُفت گرد از طور سینین

باید به سینه رُفت زین جا تا فلسطین

۳- جناس ناقص افزایشی : آن است که دو کلمه جناس علاوه بر معنی ، در تعداد حروف نیز متفاوت اند

بطوری که یکی از کلمات جناس حرفی در اول ، وسط یا آخر نسبت به کلمه های دیگر اضافه دارد.

مثال : ده روز مهر گردون افسانه است و افسون

نیکی به جای یاران فرصت شما یارا

چو پرده دار به شمشیرمی زند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند

مثال : (شکوه ، کوه - نام ، نامه - دوست ، دست )

جان بخشی به اشیا یا تشخیص :

آنچه به عنوان جان بخشی به اشیا در فارسی دوم آمده است در علم بیان استعاره مکنیه تخیلیه و آنیمیسیم یا

جان دار انگاری نامیده می شود و یادگاری است از تفکر بشر قدیم که برای او همه چیز جان دار بوده است .

استعاره مکنیه : مشبیهی است که به همراه یکی از اجزا یا ویژگی های مشبه به می آید . مثلاً دیده عقل به صورت

اضافه استعاری ؛ عقل به انسانی تشبیه شده است و آنگاه دیده که از بارزترین ویژگی های انسان است به عقل

اضافه شده است

درس غوغای بهار و شعر پرواز و شعر فروتنی و درس قلمرو شگفتی ها (سال سوم) و .... همگی آرایه تشخیص

هستند . در این بیت نیز حافظ از جان بخشی استفاده کرده است :

ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد

چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

**اضافه تشبیهی :**

که در آن میان مضاف و مضاف الیه رابطه ی شباهت و همانندی است یعنی یا مضاف را به مضاف الیه تشبیه

کنند مانند : لب لعل ، قد سرو و یا برعکس لعل لب ، سرو قد

## و) اضافه استعاری :

که در آن مضاف در غیر معنای حقیقی خود به کار می رود ، چنانچه دست در « دست روزگار » به معنی «حوادث» به کار رفته است

\*فرق این دو در این است که در اضافه تشبیهی ، مشبه و مشبه به - که همان مضاف ومضاف الیه اند - هر دو ذکر می شوند اما در اضافه استعاری مشبه می آید و جای مشبه به یکی از قرینه های طرف حذف شده را می آوریم (یکی از متعلقات آن را می آوریم )  
دست روزگار - روزگار را به انسانی تشبیه کرده که دست دارد( در اینجا انسان حذف شده)

## قلب

آن است که نویسنده با جابه جا کردن اجزای یک ترکیب وصفی یا اضافی ، ترکیب تازه و زیبایی را با معانی جدید به وجود به وجود آورد و به کنار هم قرار دادن این دو ترکیب به کلام خویش ارزش هنری ببخشد .  
مثال : حافظ مظهر روح اعتدال و اعتدال روح اقوام ایرانی است .

نکته : گاهی ممکن است اجزای تشکیل دهنده ی آرایه « قلب » بصورت یک ترکیب وصفی یا اضافی نباشد .  
مراعات نظیر ( تناسب )

اگر گوینده در کلام خویش مجموعه ای از کلمات را بیاورد که به نوعی با هم تناسب و ارتباط داشته باشند ، آن را مراعات نظیر گویند .

نکته : تناسب میان کلمات می تواند از نظر جنس ، نوع ، مکان ، زمان ، همراهی و ... باشد .

نکته : بیشترین کاربرد مراعات نظیر در شعر است اما گاهی در نثر هم دیده می شود .

مثال : من چشم از او چگونه توأم نگاه داشت

کاوّل نظر به دیدن او دیده ور شدم

نکته : آرایه های مراعات نظیر ممکن است بین دو کلمه یا بیشتر اتفاق بیفتد .

## تضاد ( طباق )

آوردن دو کلمه ی متضاد در سخن (منظوم و منثور) به گونه ای که سبب زیبایی کلام گردد .

مثال : آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

## تناقض، متناقض نما ( پارادوکس )

آن است که در کلام دو امر متضاد را به یک چیز نسبت بدهیم به گونه ای که ظاهراً وجود یکی نقض وجود

دیگری باشد . شاعر این امر متضاد را چنان هنرمندانه به کار می برد که قابل پذیرش است .

مثال : جامه اش شولای عریانی است .

توضیح : واژه شولا به معنی « لباس » ، که برای پوشیدن بدن است و وقتی با « عریانی » همراه می شود معنی ضدیت خود را از دست می دهد .

مثالهای دیگر: هرگز وجود حاضر غایب شنیده ای .

از تهی سرشار جویبار لحظه ها جاری است .

پیدای پنهان .

## حس آمیزی

آمیختن دو حس است در یک کلام به گونه ای که از یک حس به جای حس دیگر استفاده شود . و این آمیختگی سبب زیبایی سخن گردد .

مثال : ببین چه می گویم .

توضیح : شما سخن را با حس شنوایی در می یابید اما گویند از شما می خواهد سخن او را ببینید که به این آمیختگی حس ها ، « حس آمیزی » می گویند .

مثالهای دیگر : خبر تلخی بود - روشنی را بچشیم - با مزه نوشتن - آوای سبک و لطیف .

## تلمیح

آن است که گویند در ضمن کلام خویش به آیه ، حدیث ، داستان ، واقعه ای تاریخی ، اسطوره ای و... اشاره داشته باشد .

مثال : آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه ی فال به نام من دیوانه زدند

توضیح : اشاره به آیه ی « انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض ... »

نکته : گاهی در آرایه ی تلمیح ، آرایه ی مراعات نظیر هم به کار می رود .

مثال : بیستون بر سر راه است ، مباد از شیرین

خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید

## تضمین

آن است که شاعر یا نویسنده برای اعتبار بخشیدن به سخن خود در میان کلام ( شعر یا نثر ) خود آیه ، حدیث ، مصراع یا بیتی را از شاعر دیگر عیناً بیاورد .

نکته : اگر بیت یا مصراعی از شاعر دیگر به عنوان تضمین بیاورد معمولاً نام آن شاعر به گونه ای ذکر می شود

نکته : معمولاً عبارت تضمین شده داخل گیومه قرار می گیرد .

مثال : چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق او دم

که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را  
« همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی  
به پیام آشنایی بنوازد آشنا را »

توضیح: بیت دوم این شعر را شهریار از حافظ تضمین کرده است.

## اغراق

آن است که در وصف و ستایش یا ذم و نکوهش کسی یا چیزی افراط و زیاده روی کنند، چندان که از حد عادت و معمول بگذرد.

نکته ۱: اغراق هم در شعر و هم در نثر کاربرد دارد.

نکته ۲: اغراق مناسب ترین آرایه برای تصویر کشیدن یک دنیای حماسی است.

نکته ۳: زیبایی اغراق در این است که غیر ممکن را طوری ادا می کند که ممکن و درست به نظر می رسد.

مثال: شود کوه آهن چو دریای آب

اگر بشنود نام افراسیاب

## ایهام

ایهام در لغت به معنای درشک و گمان افکندن است اما در اصطلاح علم بدیع، آوردن واژه ای است با حداقل دو معنی مناسب کلام یکی نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن باشد و معمولاً مقصود شاعر معنی دور آن است و گاهی نیز هر دو معنی مورد نظر می باشد.

نکته ۱: ایهام نوعی بازی با ذهن است به گونه ای که ذهن را بر سر دوراهی قرار می دهد.

نکته ۲: انتخاب یکی از دو معنی ایهام در یک لحظه بر ذهن دشوار است و این امر باعث لذت خواننده می شود.

نکته ۳: شرط شناخت ایهام در آن است که خواننده معانی مختلف یک واژه را بداند.

مثال: حکایت لب شیرین کلام فرهاد است

شکنج طره ی لیلی مقام مجنون است

توضیح: واژه « شیرین » دو معنی دارد:

۱- خوشمزه و گوارا

۲- نام معشوقه ی فرهاد

## ایهام تناسب

به کار گیری واژه ای با حداقل دو معنی که یک معنی آن مورد نظر شاعر و پذیرفتنی است و معنی دیگر با کلمه یا کلماتی از بیت یا عبارت تناسب دارد.

نکته: ایهام تناسب مجموعه ای از ایهام و مراعات نظیر است.

مثال ۱: چون شب‌نم اوفتاده بدم پیش آفتاب

مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم

توضیح: واژه ی «مهر» ایهام تناسب دارد، چون معنی مورد نظر شاعر عشق و محبت است اما غیر از این معنی واژه ی «مهر» به معنی خورشید است که در این صورت با واژه های «عیوق و آفتاب» تناسب دارد

مثال ۲: گر هزار است بلبل این باغ

همه را نغمه و ترانه یکی است

توضیح: واژه ی «هزار» به دو معنی است: ۱- بلبل ۲- عدد هزار که در این جا منظور شاعر معنی دوم است اما غیر از معنی فوق کلمه ی «بلبل» با کلماتی چون «باغ، نغمه و ترانه» تناسب دارد.

## تمثیل

آن است که شاعر یا نویسنده به تناسب سخن خویش، حکایت، داستان یا نمونه و مثالی را ذکر می کند تا از این طریق، مفاهیم و نظریات خود را به خواننده یا شنونده منتقل نماید و آنچه در این میان مهم است نتیجه ی تمثیل می باشد که می تواند سرمشقی برای موارد متفاوت باشد.

نکته: تمثیل ممکن است در یک بیت باشد

آن یکی خر داشت پالانش نبود

یافت پالان گرگ خر را درربود (مثنوی مولوی)

تمثیل از این که همه چیز برای همه کس یک جا فراهم نمی شود.

نکته: در این داستان ها و حکایات (تمثیل ها) هر یک از حیوانات یا اشیا و جمادات نماد و نشانه ی چیزی هستند

مثلاً در درس طوطی و بقال سال اول طوطی تمثیل اشخاصی است که قضاوت های سطحی و قیاس نابجا می کنند.

در کتاب پیش دانشگاهی مبحث حسب حال درسهای (افسانه ی عاشقی و تسلی خاطر) هر دو داستانی

تمثیلی است که اولی، شاعر با آوردن داستانی تمثیلی این نکته را یادآور شده است: «انسان باید از موهبت

عشق بر خوردار باشد و در داستان تسلی خاطر جامی در پی آن است که این نکته ی عرفانی را متذکر شود: «

خاطر از یاد معشوق پر کرد.»

## ارسال المثل

اگر گوینده در کلام خود ضرب المثلی را آگاهانه به کار گیرد و یا کلام او بعداً ضرب المثل شود، می گوییم دارای آرایه ی ارسال المثل است.

مثال ۱: آن دم که دل به عشق دهی خوش دمی بود

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

مثال ۲: تو نیکی میکنی و در دجله انداز

که ایزد در بیابانت دهد باز

## اسلوب معادله

آن است که شاعر دو مصراع یک بیت را به گونه ای هنرمندانه بیان کند که در ظاهر هیچ گونه ارتباطی با یکدیگر ندارد اما وقتی به دو مصراع خوب دقت کنیم در می یابیم که مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است تا جایی که می توان جای دو مصراع را عوض کرد و میان آن ها علامت مساوی گذاشت و این ارتباط معنایی نیز بر پایه ی تشبیه استوار است .

مثال ۱: صورت نبست در دل ما کینه ی کسی

آئینه هر چه دید فراموش می کند

مثال ۲: محرم این هوش جز بی هوش نیست

مرزبان را مشتری جز گوش نیست

## حسن تعلیل

آن است که شاعر یا نویسنده برای سخن خود دلیلی زیبا و شاعرانه می آورد به گونه ای که این دلیل ادبی قدرت قانع کردن مخاطب را دارد . و این علت سازی مبتنی بر تشبیه است . به بیان دیگر آوردن علت ادبی و خیالی برای امری طبیعی را حسن تعلیل می گویند .

مثال: سرخی چشم کبوتر هیچ می دانی ز چیست؟

نامه ام می برد و بر درد دلم خون می گریست

چشم کبوتر به خودی خود سرخ است اما دلیلی که شاعر برای ادعای خود می آورد در حقیقت واقعی و عقلانی نیست بلکه بر پایه ی ذوق و احساس شاعرانه است .

مثال دیگر : نفحات صبح دانی ز چه روی دوست دارم

که به روی دوست ماند که برافکند نقابی

توضیح : شاعر دلیل دوست داشتن روشنی صبح را در این می داند که به چهره ی معشوق او می ماند آنگاه که نقاب از چهره بر می دارد .

مثال ۲: از صوفی پرسیدن هنگام غروب خورشید چرا زرد رو است ؟ گفت : از بیم جدایی

## تشبیه

یعنی مانند کردن چیزی به چیز دیگر که به جهت داشتن صفت یا صفاتی با هم مشترک باشند .

هر تشبیه دارای چهار رکن یا پایه است :

۱- مشبّه : کلمه ای که آن را به کلمه ای دیگر تشبیه می کنیم .

۲- مشبّه به : کلمه ای که کلمه ی دیگر به آن تشبیه می شود .

۳- ادات تشبیه : کلمات یا واژه هایی هستند که نشان دهنده ی پیوند شباهت می باشند و عبارتند از : همچون

، چون ، مثل ، مانند ، به سان ، شبیه ، نظیر ، همانند ، به کردار و ... .  
۴- وجه شبه : صفت یا ویژگی مشترک بیت مشبّه و مشبّه به می باشد . ( دلیل شباهت )

مثال : علی مانند شیر شجاع است .

مثال های دیگر : ای شاهد افلاکی در مستی و در پاکی

من چشم تو را مانم تو اشک مرا مانی

من (مشبّه) چشم تو(مشبّه به) مستی (وجه شبه) مانم (ادات تشبیه)

تو (=) اشک من (=) پاکی (=) مانم (=)

نم نم باران بهار است و خاک

چون دل من تشنه ی این نم نم است

خاک(مشبّه)دل(مشبّه به) تشنه (وجه شبه) چون(ادات )

نکته : « مشبّه » و « مشبّه به » طرفین تشبیه نام دارند . که در تمام تشبیهات حضور دارند اما « ادات تشبیه » و «وجه شبه » می توانند در یک تشبیه حذف شوند. که در این صورت تشبیه با داشتن دو رکن « مشبّه » و « مشبّه به » بر قرار است .

## مشبّه مشبّه به

نکته ۱ : هر چه ارکان تشبیه کمتر باشد تشبیه ادبی تر است . ( البته داشتن مشبّه و مشبّه به الزامی است )

نکته ۲ : هرگاه در تشبیه بلیغ(تشبیهی که فقط از مشبّه و مشبّه به تشکیل شده) ، یکی از طرفین تشبیه (

مشبّه یا مشبّه به ) به دیگری اضافه ( مضاف الیه) شود . به آن « اضافه ی تشبیهی » یا « تشبیه بلیغ اضافی » می گویند . در غیر این صورت ، تشبیه بلیغ اضافی است .

توجه : این نوع تشبیه در کتاب های درسی بیشترین کاربرد را دارد .

مثال : صبح امید که بد معتکف پرده ی غیب

گو برون آی که کار شب تار آخر شد

توضیح : امید به صبح تشبیه شده و غیب به پرده .

ترکیباتی مثل : درخت دوستی ، همای رحمت ، لب لعل ، کیمیای عشق ، خانه ی دنیا ، فرعون تخیل ، نخل

ولایت و ... اضافه ی تشبیهی محسوب می شوند.

## استعاره

استعاره در لغت به معنی عاریت گرفتن و عاریت خواستن است اما در اصطلاح استعاره نوعی تشبیه است که در آن یکی از طرفین تشبیه ( مشبّه یا مشبّه به ) حذف شود.

نکته: اصل استعاره بر تشبیه استوار است و به دلیل اینکه در استعاره فقط یک رکن از تشبیه ذکر می شود و خواننده را به تلاش ذهنی بیشتری وا می دارد، لذا استعاره از تشبیه رساتر، زیباتر و خیال انگیز تر است.

## انواع استعاره

با توجه به اینکه در استعاره یکی از طرفین تشبیه ذکر می شود، آن را بر دو نوع تقسیم کرده اند.

۱- استعاره ی مصرّحه ۲- استعاره ی مکنیه

استعاره ی مصرّحه ( آشکار ): آن است که « مشبّه به » ذکر و « مشبّه » حذف گردد. ( در واقع مشبّه به جانشین مشبّه می شود. )

مثال ۱: تشبیه: سخنان معشوق همچون قند شیرین است. اگر بخواهیم این تشبیه را به استعاره مصرّحه تبدیل کنیم؛ مشبّه یعنی سخن را حذف می کنیم و می گوییم: « بگشای لب که قند فراوانم آرزوست » که در این جا قند استعاره از سخن شیرین معشوق است

مثال ۲: تشبیه: سخن با ارزش همچون لؤلؤ است. مشبّه یعنی سخن را حذف می کنیم حال در این بیت:

صدف وار گوهر شناسان راز

دهان جز به لؤلؤ نکردند باز

« لؤلؤ » استعاره از سخنان با ارزش. ( لؤلؤ « مشبّه به » ذکر شده و سخن با ارزش « مشبّه » که حذف شده است. )

مثال ۳: از کتاب ادبیات اول دبیرستان:

در چراغ دو چشم او زد تیغ

نامدش کشتن چراغ دریغ

در مصراع اول چراغ دو چشم یک اضافه ی تشبیهی است و در مصراع دوم چراغ استعاره از چشم است.

استعاره مکنیه (بالکنایه): آن است که « مشبّه » به همراه یکی از لوازم و ویژگی « مشبّه به » ذکر گردد و خود « مشبّه به » حذف شود.

نکته ۱: گاهی لوازم یا ویژگی « مشبّه به » در جمله به « مشبّه » نسبت داده می شود.

مراحل تبدیل تشبیه به استعاره مثال: ابتدا تشبیه « مرگ همچون گرگی درنده چنگال بر او گشود. » حال حذف

مشبّه به یعنی مرگ درنده این گونه می شود: « مرگ چنگال خود را بر او گشود. »

توضیح: « مرگ » را به « گرگی » تشبیه کرده است که چنگال داشته باشد اما خود « مرگ » را نیاوریم و «

چنگال » که یکی از لوازم و ویژگی مرگ است به آن ( مرگ ) نسبت بدهیم. حال اگر مشبّه یعنی مرگ را با

چنگال که از لوازمات مرگ است به صورت یک ترکیب اضافی در آوریم به آن « اضافه استعاری » می گوییم. پس

ریشه اضافه ی استعاری در تشبیه و استعاره ی مکنیه است

نکته: در اضافه ی استعاری « مضاف » در معنی حقیقی خود به کار نمی رود و برای « مضاف الیه » یک واقعیت

نیست بلکه یک تصوّر و فرض است.

مثال : دست روزگار: دست برای روزگار یک تصور و فرض است .

حمله ی حسد :حمله برای حسد یک تصور و فرض است .

روزن شب : روزن یا پنجره ای برای شب یک تصور است

و واقعیت ندارد .

نکته ی مهم : در استعاره مکنیه چنان چه مشبّه به ، انسان یا جان دار باشد ، به آن « تشخیص و جان بخشی » گویند . و آن عبارت است از نسبت دادن حالات و رفتار آدمی و جانداران به دیگر پدیده های خلقت است . البته اگر بخواهیم در نام گذاری دقیق عمل کنیم اگر مشبّه به انسان بود «تشخیص» می گوئیم و اگر جاندار غیر از انسان «جان بخشی» می گوئیم . مثال های دیگر :

مثال ۱: برگ های سبز درخت در وزش نسیم به رقص در می آیند .

توضیح : رقصیدن یکی از حالات و رفتار انسانی است که در این جا به برگهای درخت نسبت داده شده است .

مثال ۲: غرّش مرگ به گوش می رسید .

توضیح: غرّش یکی از حالات حیوانی همچون شیر است .

نکته : هر موجودی غیر از انسان در کلام « منادا » قرار گیرد آن کلام دارای تشخیص است .

مثال : ای سرو پای بسته به آزادگی مناز

آزاده من که از همه عالم بریده ام

توجه : ترکیباتی نظیر : دست روزگار ، پای اوهام ، دست اجل ، قهقهه ی قشنگ ، حیثیت مرگ ، زبان سوسن ،

دهن لاله و ... همگی اضافه ی استعاری مکنیه ( تشخیص ) هستند .

نکته : همه ی تشخیص ها استعاره ی مکنیه می باشند ، اما استعاره مکنیه زمانی تشخیص است که « مشبّه به » آن انسان باشد .

مثال ۱: اختر شب در کنار کوهساران ، سر خم می کند .

مثال ۲: دیده ی عقل مست تو چرخه ی چرخ پست تو .

مثال ۳: به صحرا شدم عشق باریده بود .

توضیح : در مثال (۱) اختر شب به « انسانی » تشبیه شده که سرش را خم می کند اما خود « انسان » مشبّه به است ، نیامده است .

در مثال (۲) عقل را به انسانی تشبیه کرده و « دیده» که یکی از ویژگی های انسان است به آن اضافه شده اما

در مثال (۳) عشق را به بارانی تشبیه کرده که بارد .

تذکر : همان طور که گفته شد چون مثال (۱) و (۲) « مشبّه به» آن ها انسان بوده دارای استعاره مکنیه و

تشخیص است اما در مثال (۳) « مشبّه به » باران است ، لذا فقط استعاره ی مکنیه داریم .

## مراعات نظیر

آوردن دو یا چند واژه در یک بیت یا عبارت که در خارج از آن بیت یا عبارت نیز رابطه‌ای آشنا و خاص میان آنها برقرار باشد

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

(ابر و باد و مه و خورشید و فلک همگی جز عناصر و پدیده‌های طبیعت هستند.)

## تضاد

هر گاه دو واژه با معنای متضاد در یک بیت یا عبارت به کار رود آرایه تضاد پدید می‌آید در نومیدی بسی امید است

## کنایه

کنایه در لغت به معنای پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی دور و نزدیک است. که معنی نزدیک آن مورد نظر نیست اما گوینده جمله را چنان ترکیب می‌کند و به کار می‌برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل می‌شود.

نکته: در کنایه الفاظ همه حقیقی اند اما مقصود گوینده معنای حقیقی و ظاهری آن نیست.

نکته: کنایه معمولاً در یک جمله یا یک ترکیب به کار می‌رود.

مثال ۱: هنوز از دهن بوی شیر آیدش.

توضیح: کنایه از این که هنوز بچه است و بارز ترین نشانه‌ی بچگی همان شیر خوردن است.

مثال ۲: که رهام را جام باده است جفت.

توضیح: کنایه از این که رهام عیاش و خوشگذران است و مرد جنگ نیست.

مثال ۳: ببايد زدن سنگ را بر سبوی.

توضیح: سنگ را بر سبوی زدن کنایه از آزمایش و امتحان کردن است.

عباراتی نظیر: دست و پا کردن، روی کسی را به زمین انداختن، شکم را صابون زدن، بند از بند گشودن، زبان

در کشیدن، عنان گران کردن، دهان دوختن، پای در دامن آوردن، سر ز خاک بر آوردن، دست به سیاه و

سفید زدن، دست روی دست گذاشتن و... همه کنایه هستند.

## انواع فعل در زبان فارسی و طرز ساخت آنها

۱) ماضی ساده / مطلق = بن ماضی + شناسه های ماضی :

رفتم / رفتی / رفت / رفتیم / رفتید / رفتند.

نکته: گاهی در قدیم برای زینت بخشیدن به فعل ماضی ساده پیشوند

«ب» می افزودند : بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگبین یار شیرین من

۲) ماضی استمراری = می + ماضی ساده :

می رفتم / می رفتی / می رفت / می رفتیم / می رفتید / می رفتند

نکته ۱: گاهی در قدیم به جای «می» از پیشوند «همی» استفاده می کردند :

همی کشت و همی گفت ای دریغا که باید کشتن و هشتن در این دشت

نکته ۲: گاهی در قدیم به جای «می» در اول فعل ، از پسوند «ی» در آخر فعل استفاده می شد :

کبوتران به طاعت و مطاوعت او روزگار گذاشتندی

۳) ماضی نقلی = صفت مفعولی + ام. ای. (است). ایم. اید. اند :

رفته ام / رفته ای / رفته است / رفته ایم / رفته اید / رفته اند

نکته : شکل کامل فعل ماضی نقلی ( رفته استم / رفته استی و.... ) در قدیم گاهی مورد استفاده قرار می گرفت :

آن شنیدستی ( شنیده ای ) که از عشق نباید ترسید

۴) ماضی بعید = صفت مفعولی + بودم. بودی. بود. بودیم. بودید. بودند :

رفته بودم / رفته بودی / رفته بود / .....

۵) ماضی التزامی = صفت مفعولی + باشم. باشی. باشد. باشیم. باشید. باشند :

رفته باشم / رفته باشی / رفته باشد / .....

۶) ماضی مستمر / ملموس = داشت + شناسه + ماضی استمراری فعل اصلی :

داشتم میرفتم / داشتی میرفتی / داشت می رفت / .....

نکته : گاهی بین دو جزء کمکی و اصلی ماضی مستمر فاصله ایجاد می شود که نباید ما را به اشتباه بیندازد :

داشتم کم کم به او دل می بستم ( داشتم می بستم = ماضی مستمر )

۷) مضارع اخباری = می + بن مضارع + شناسه های مضارع :

می روم / می روی / میروود / .....

نکته ۱: گاهی در قدیم به جای پیشوند «می» از «همی» استفاده می شد:

همی گویم و گفته ام بارها بود کیش من مهر دلدارها

نکته ۲: گاهی این فعل (چه در زمان حاضر چه در قدیم) بدون علامت خاص به

کار برده می شود:

بگفت آن جا به صنعت در چه کوشند؟ بگفت اندوه خرنده و جان فروشند. (کوشند / خرنده / فروشند ، مضارع اخباری هستند)

این کار مشکلاتی را با خود همراه دارد ( دارد = مضارع اخباری)

نکته ۳: گاهی در گذشته به جای «می» از «ب» در ابتدای فعل استفاده می شد

(۸) مضارع التزامی = ب + بن مضارع + شناسه های مضارع:

بینم / بیننی / ببیند / .....

نکته ۱: گاهی این فعل بدون پیشوند «ب» مورد استفاده قرار میگیرد:

اگر دستم رسد (برسد) بر چرخ گردون .....

نکته ۲: گاهی به جای پیشوند «ب» در اول فعل از «می» استفاده می شود و برای تشخیص این فعل از مضارع اخباری فقط باید به معنی آن توجه کرد:

زاغ گفت: من باری جای نگه دارم و می نگرم (بنگرم) تا چه کنند

نکته ۳: شکل ظاهری « سوم شخص مفرد ماضی استمراری » و « دوم شخص جمع مضارع اخباری » در برخی افعال شبه هم هستند و فقط باید در جمله تفاوت آنها را تشخیص داد:

می خرید ( آن پسر هر روز کتاب می خرید «ماضی استمراری» ) و ( شما همیشه کتاب می خرید « مضارع اخباری » )

این نکته برای افعال زیر نیز صدق میکند

دریدن / خریدن / لرزیدن / سنجیدن / لغزیدن / پریدن / .....

نکته ۴: دوم شخص جمع مضارع التزامی و دوم شخص جمع فعل امر از نظر ظاهر کاملاً شبیه هم هستند:

شاید به یزد بروید ( مضارع التزامی ) به یزد بروید ( امر )

۹) مضارع مستمر ( ملموس ) : فعل های کمکی از مصدر « داشتن »

( دارم / داری / دارد / .... ) + مضارع اخباری :

دارم می روم / داری می روی / دارد می رود / .....

نکته : گاهی هم بین جزء کمکی و اصلی مضارع مستمر فاصله ایجاد می شود:

دارم کم کم به موفقیتشان امیدوار می شوم ( دارم می شوم = مضارع مستمر)

۹) آینده = خواهم. خواهی. خواهد. خواهیم. خواهید. خواهند + بن ماضی :

خواهم گفت / خواهی گفت / خواهد گفت / ...

## صفت

تعریف: صفت، کلمه ای است که حالت و چگونگی اسمی را از قبیل رنگ، شکل، اندازه، مزه، جنس، نسبت و امثال آن بیان می کند. مانند: مرد کوچک - دانش آموز تنبل - درخت تنومند. در این مثالها به کلمه های اول (مرد - دانش آموز - درخت) موصوف گفته می شود و به کلمه های دوم (کوچک - تنبل - تنومند) صفت گفته می شود. اغلب صفت را بعد از موصوف می آورند و به ندرت اتفاق می افتد که صفت را پیش از موصوف بیاورند. مانند: هوشنگ خوب پسری است. گاه بین صفت و موصوف یک فعل قرار می گیرد. مانند: او دختری است دانا. گاهی اتفاق می افتد که "ی" نکره با صفت و موصوف همراه می گردد که این "ی" زمانی به موصوف و زمانی به صفت متصل میگردد. مانند: داستانی دلپذیر - جوانی دلیر - قصه ای شیرین. یا: داستان دلپذیری - جوان دلیری - قصه شیرینی.

نکته ۱: در موقع افزودن موصوف به صفت در وقت خواندن، "کسره ای" به آخر موصوف می دهند و سپس صفت را به آن می افزایند. مانند: چشم سیاه - زن دانا و... ولی گاه به اسمهایی بر می خوریم که در آخر آنها "الف" یا "و" است و این دو حرف کسره پذیر نیستند در این صورت ابتدا حرف "ی" به آخر اینگونه اسمها می افزاییم و سپس صفت را می آوریم. مانند: خدای بخشنده - موی سیاه - روی زیبا.

نکته ۲ - گاه یک اسم ممکن است چند صفت داشته باشد که هنگام بیان صفتها برای چنین موصوفی یا باید کسره را به آخر هر صفت اضافه کنیم یا بکمک حرف ربط "و" صفتها پشت سر هم آورده شوند. مانند: دوست عزیز خوب با محبت من. یا: دوست عزیز و خوب و با محبت من.

نکته ۳ - صفت هرگاه با موصوف خود همراه باشد، همواره بصورت مفرد نوشته می شود؛ حتی اگر موصوف آن جمع باشد. بنابراین در زبان فارسی صفت با موصوف خود از حیث مفرد و جمع بودن مطابقت نمی کند ولی اگر صفتی جانشین موصوف خود قرار گیرد؛ مانند اسم بصورت جمع در می آید و تمام حالتها و نقشهای اسم را می

پذیرد. مانند: مردان خردمند - مردان نیازمند - اشخاص فقیر که اگر موصوف آنها حذف شود به اینصورت در می آیند: خردمندان - نیازمندان - فقیران.

نکته ۴- گاهی اینقدر این صفتها جانشین موصوف خود شده اند که دیگر حالت ومعنی وصفی خود را از دست داده اند، و بیشتر در معنای اسم بکار می روند. مانند: نویسنده - اخترشناس - مالک - فرماندار - استاندار.

۳-۱- اقسام صفت:

۱- صفت مطلق      ۴- صفت فاعلی      ۷- صفت تفضیلی

۲- صفت جامد      ۵- صفت مفعولی      ۸- صفت عالی

۳- صفت مشتق      ۶- صفت نسبی      ۹- صفت ساده      ۱۰- صفت مرکب

۱- صفت مطلق؛ یا ساده آنست که حالت موصوف خود را بطور مطلق بفهماند. مانند: گل سرخ - کتاب بزرگ - زن پارسا - خدای مهربان - کبوتر سفید - چشم سیاه.

۲- صفت جامد؛ آنست که از کلمه ای دیگر مشتق نشده باشد، (از ریشه فعل گرفته نشده باشد). مانند: خوب - بد - تلخ - سیاه - سفید - کوتاه - دراز - روشن - تیره.

۳- صفت مشتق؛ آنست که از ریشه ی کلمه ی دیگری (ریشه فعل) گرفته شده باشد. مانند: دونده - بینا - آموزگار - پرستار - نمودار.

۴- صفت فاعلی؛ آنست که بر کننده کاری یا دارنده حالتی دلالت نماید. مانند: دانا - بیننده - ستمگر - سوزان - راننده - دوان. نشانه های صفت فاعلی در زبان فارسی بدین گونه است:

-نده : که به آخر فعل امر اضافه می شود مانند: گوینده - شنونده - خواننده - دونده - رونده - حزن آور - زورگو - خطابین - دانشجو - وطنخواه - سختگیر

-ان : که این نیز به آخر فعل امر می آید وغالبا جنبه قیدی دارد و نه صفت ولی گروهی نیز آنرا صفت حالیه گفته اند. مانند: گریان - خندان - پارسا.

-الف: که این نیز به آخر فعل امر افزوده می گردد و صفت یا حالتی را برای شخص یا چیزی بطور همیشگی بیان می نماید. مانند: دانا - بینا - شنوا - گویا. در عربی به این صفتها، صفت مشبیه گفته می شود.

-ار: در آخر فعل ماضی و امر: پرستار - نمودار - خواستار - خریدار

-گار: در آخر فعل ماضی و امر: آموزگار - آفریدگار - پروردگار

-کار: در آخر اسم اضافه می شود: ستمکار - فراموش کار

-گر: که این نیز به آخر اسم اضافه می شود: ستمگر - دادگر - بیدادگر

- ۵- صفت مفعولی؛ که به آن اسم مفعول نیز گفته می شود. آنست که بر شخص یا چیزی که فعل بر آن واقع شده است دلالت نماید: زده - گفته - دست پخت - نازپرود - خواب آلود. نشانه ی صفت مفعولی " ه " است مانند: زده - گفته - رفته - که گاه " شده " نیز به آخر اضافه می شود: زده شده - گفته شده
- ۶- صفت نسبی؛ آنست که کسی یا چیزی را به کسی یا چیزی یا محلی نسبت دهند. مانند: تبریزی - بلورین - پشمین - پشمینه - انسانی - مهتابی - جهرمی - سیمین - سیمینه - ساروی - مروزی. نشانه های صفت نسبی: ی : مانند: الهی ( لطف الهی بکند کار خویش / مژده رحمت برساند سروش )
- ین : مانند: سیمین (پادشاهی پسر به مکتب داد / لوح سیمینش در کنار گذارد / بر سر لوح او نبشته به زر / جور استاد به زمهر پدر)
- گان : مانند: گروگان - دهگان - مهرگان
- ۵- مانند: دوروزه - دهه - هزاره (غم زمانه که هیچش کران نمی بینم / دواش جز می چون ارغوان نمی بینم)
- ینه : مانند: پشمینه - زرینه - سیمینه (شرمان باد زه پشمینه ی آلوده ی خویش)
- انه : مانند: زنانه - مردانه - عاشقانه - جانانه (قانع به خیالی ز تو بودیم چو حافظ / یارب چه گدا همت و شاهانه نهادیم)
- ۷- صفت تفضیلی (برتر): به صفتی گفته می شود که بوسیله ی آن موصوف با یک یا چند فرد هم نوع خود سنجیده می شود. نشانه آن در زبان فارسی " تر " است، که به آخر صفت ساده (مطلق) آورده می شود. مانند: خوبتر - قشنگتر - پس از صفت تفضیلی معمولاً حرف اضافه ی " از " آورده می شود مانند: (زمین گشت روشن تر از آسمان). ولی گاهی به جای " از " کلمه های " که " و " تا " آورده می شود (به نزدیک من صلح بهتر که جنگ)، (بمیرم بهتر تا در امتحان موفق نشوم). صفتهایی مانند: به - مه - که - کم و بیش، بدون داشتن علامت " تر " می توانند صفت تفضیلی باشند. (غم حبیب به که گفتگوی رقیب / که نیست سینه ی ارباب کینه محرم راز).
- ۸- صفت عالی (برترین): صفتی است که برتری موصوف خود را بر تمام افراد هم نوع و همجنس خود برساند. نشانه ی آن در زبان فارسی " ترین " است. زیباترین - باهوش ترین - داناترین.
- ۹- صفت ساده: آنست که یک کلمه و بدون جزء باشد. مانند: خوب - بد - راست - دروغ
- ۱۰- صفت مرکب: دارای دو جزء یا بیش تر است. مانند: خوشقدم - دلتنگ - دور دست - همکلاس - همسفر - دانشمند. صفات مرکب بدین ترتیب حاصل می شوند:
- از دو اسم: سنگدل - گلعدار - پریچهر - راستگو - ماهروی.
- از فعل امر و اسم: مردم آزار - سخن شنو - پندپذیر - خداشناس

-از اسم و صفت: سربلند - دلتنگ - سرسنگین - دلخوش

-از قید و اسم: دوردست - زیر دست - پر گل - کم مایه

-از اسم و عدد: یکدل - دورو - صد زبان

-از اسم و پیشاوند: همکلاس - همسفر - نااهل

-از اسم و پساوند: دانشمند - سخنور - اندوهگین

نکته: به انواع دهگانه صفت‌های بالا صفت‌های پسین می‌گویند اما گروه دیگری از صفت وجود دارد که به آنها صفت‌های پیشین گفته می‌شود به این شرح:

۱- صفت شمارشی: دوسرباز

۲- صفت اشاره: آن سرباز - این خانه - آن لباس

۳- صفت پرسشی: کدام لباس - چه لباسی.

## کنایات

تعریف: کنایات جمع کنایه است و آنها عبارتند از کلمه‌هایی که معنی آنها پوشیده است و برای دانستن آنها به کلمه‌های دیگری بنام قرینه نیازمندیم. کنایات پنج دسته است: ۱- ضمیر ۲- اسم اشاره (صفت اشاره) ۳- موصول ۴- مبهمات و ۵- ادوات پرسش.

## قید

قید کلمه ایست که به صفت یا قید دیگر افزوده می‌شود و آنها را به زمان و مکان و حالت و مقدار وابسته می‌سازد. مانند: سهیلا بسیار می‌کوشد تا در امتحان موفق شود. اغلب اتفاق می‌افتد که برای صفت یا قید دیگری نیز قید می‌آورند. مانند: سوسن خیلی عاقلانه عمل می‌کند. محمد خیلی زیاد تلاش کرد.

## اقسام قید

۱- قید از نظر ساختمان کلمه بر دو نوع است:

- قید مختص: قید مختص همواره بعنوان قید در جمله بکار می‌رود. مانند: هنوز، هرگز، همیشه، ناگاه، جز، مگر، خوشبختانه و ... زحسرت لب شیرین هنوز می‌بینم / که لاله می‌دمد از خاک تربت فرهاد

- قید مشترک : قید مشترک آن است که در اصل قید نبوده بلکه کلمه هایی مانند اسم و صفت و عدد میباشند که در جمله برای کلمه ای بصورت قید آورده می شوند. مثال دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند / گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند. یا: تو اینرا خوب میدانی که چشمت نرگس شهلاست / تو اینرا خوب می دانی رخت مانند گل زیباست.

## ۲- اقسام قید از نظر مفهوم و معنی:

۱-۲- قید زمان: آنهایی هستند که زمان انجام کاری را بیان می نمایند. مانند: امروز- شب- سحرگاه- صبحگاهان- زود- دیر- همیشه- پس از این- پیش از این- دردم- ناگهان- اکنون- دیشب- دوش- دیروز- دی و...

۲-۲- قید مکان: آنهایی هستند که محل و جای انجام شدن فعل را بیان می کنند. مانند: چپ- راست- پیش- نزد- نزدیک- اندرون- بیرون- دور- ایدر- اینجا- پیرامون-...

۲-۳- قید مقدار: مانند: چند- چندان- بسا- بسی- بیش- بیشتر- کم- کمتر- ذره ذره- قطره قطره- فراوان- بسیار- زیاد و...

۲-۴- قید تصدیق و تاکید: که فعلی را تصدیق یا تاکید می کند. مانند: آری- بلی- هر آینه- همانا- البته- بی شک- بدرستی- حتما- بی چون و چرا- ناچار...

۲-۵- قید ترتیب و عدد: مانند: نخست- دوم- سوم- یکدفعه- سرانجام- دسته دسته- فوج فوج ...

۲-۶- قید شک و گمان: که بیان شک و تردید می کند مانند: شاید- گویی- گویا-

۲-۷- قید پرسش: مانند: تاچند- چرا- کی- تاکی- برای چه- آیا- کدام- چطور...

۲-۸- قید استثنا: جز- مگر- جز که- مگر که...

۲-۹- قید نفی: نه- هیچ- خیر- هرگز- بهیچوجه- هیچگاه...

۲-۱۰- قید تمنا: که در مورد آرزو بکار می رود. مانند: آبابود- کاش- کاشکی- ای کاش...

۲-۱۱- قید حالت و چگونگی: که کیفیت و حالت انجام فعل را بوسیله فاعل بیان می کند مانند: آهسته- آسان- دشوار- دشوار- آشکار- پنهان- گران- ارزان- خندان- گریان- سواره- پیاده- ایستاده- نشسته ...

۲-۱۲- قید سوگند: بخدا- بجان- حقا- خدا را- خدایرا- برای خدا...

نکته: اگر به آخر اسم یا صفت لفظ انه اضافه کنیم بصورت قید حالت یا چگونگی در می آید.

یادآوری: کلمه هایی مانند عمدا- حتما- شفاها- کتبا- سهوا- یقینا- قهرا- فقط-... از زبان عربی به فارسی وارد شده و بصورت قید در آمده اند.

## هسته و وابسته

هر گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته درست می شود که می تواند یک یا چند وابسته در پیش یا پس نیز بگیرد. ساختمان گروه اسمی را می توان این گونه نشان داد:

(وابسته پیشین) + هسته + (وابسته پسین)

مثال: (این) کتاب (خواندنی)

پرانته علامت اختیاری بودن است و عنصر بیرون پرانته اجباری است؛ به عبارت دیگر اسم وابسته هم نگیرد باز هم گروه اسمی است چون بالقوه می توان برای اسم، وابسته یا وابسته های متعدد آورد.

هسته ی گروه اسمی، اسم است یا هرچه در حکم اسم باشد. ملاک تشخیص هسته، اضافه است که به طریق زیر عمل می کند:

1. وابسته های پیشین به یکدیگر اضافه نمی شوند و در بین آن ها و هسته نیز اضافه وجود ندارد: این دو کتاب

2. اولین کلمه ای که نقش نمای اضافه می گیرد، هسته است: کتاب خواندنی

3. عناصری که پس از هسته قرار می گیرند، وابسته های پسین هستند که همه به یکدیگر اضافه می شوند:

کتاب خوب من

در دو مورد زیر وابسته ی پسین نقش نمای اضافه نمی گیرد:

الف) نشانه ی نکره: انسانی شریف

ب) وقتی که وابسته پسین جمله ی تأویل پذیر باشد: انسانی که شریف است.

حداکثر سه وابسته ی پیشین می تواند پیش از هسته قرار گیرد.

وابسته های پیشین:

1) صفت اشاره: هرگاه واژه های «این» و «آن» و مشتقات آنها همراه با اسم و جانشینان اسم ذکر شوند «صفت

اشاره» اند. اما اگر بی همراهی اسم و جانشینان آن ذکر شوند «ضمیر اشاره» هستند

مثال: این دوست از آن دوست بهتر است

این از آن بهتر است

نکته: هرگاه بعد از واژه های اشاره شده مکث کوتاهی شود واژه ی مورد نظر «ضمیر اشاره» است.

مثال: این ، مجید است این پسر ، خیلی باهوش است

صفات اشاره عبارت اند از : این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این چنین، آن چنان این گونه آن گونه این سان آن سان این طور آن طور این همه آن همه این قدر آن قدر همین قدر همان قدر این اندازه آن اندازه همین اندازه همان اندازه

(صفت پرسشی : هرگاه واژه های « کدام ، کدامین، چه، چگونه، چطور، چه جور ، چه سان، چه قدر، چه اندازه ، چه مقدار ، چند، چندم ، چندمین ، هیچ و...» همراه با اسم یا جانشینان اسم بیایند «صفت پرسشی» نامیده می شوند. اما اگر با اسم یا جانشینان آن همراه نباشد «ضمیر پرسشی» هستند.

مثال: کدام کتاب را دوست داری؟ کدام را دوست داری؟

(3 صفت مبهم: هرگاه نشانه های مبهم « هر، همه، هیچ، فلان، چندین، خیلی، کمی، بسیاری، اندکی، قدری، برخی، بعضی، پاره ای، چندان، ...» همراه اسم یا جانشینان اسم ذکر شوند، «صفت مبهم» اند و اگر بدون همراهی اسم و جانشینان اسم ذکر گردند «اسم مبهم» اند.

مثال: آن همه مردم آمدند.

همه آمدند.

نکته: هرگاه « چند، چندین ، هیچ» مفهوم پرسشی داشته باشند دیگر نشانه مبهم نیستند.

مثال: هیچ عاقلی را می شناسی؟

(4 صفت تعجبی: هرگاه واژه های «چه، عجب، چقدر» همراه اسم یا جانشینان اسم باشند «صفت تعجبی» هستند و اگر به تنهایی ذکر گردند «ضمیر تعجبی» اند.

مثال: چه کار خوبی کردی!

چه کردی!

(5 صفت شمارشی: الف) صفت شمارشی اصلی: هرگاه اعداد یک تا بی نهایت با اسم یا جانشینان اسم همراه گردند ، «صفت شمارشی» اصلی اند و اگر به تنهایی ذکر شوند «ضمیر شمارشی» اند

مثال : یک روز پیش می آیم

(ب) صفت شمارشی ترتیبی: صفتی است که با لفظ «-مین» یا «-م» همراه است . صفتی که با «\_مین» همراه می شود وابسته پیشین و صفتی که با «-م» همراه می شود وابسته پسین است.

مثال: چهارمین ماه از آشنایی ما فرارسید

ماه چهارم فرارسید

6) صفت عالی : همه ی صفت هایی که وند «ترین» را به دنبال دارند «صفت عالی» هستند

مثال: دیدن تو بزرگ ترین (صفت عالی) آرزوی من است

7) شاخص: عناوین و القابی را می گویند که پیش از اسم می آیند. شاخص ها بی هیچ فاصله ای در کنار هسته قرار می گیرند و خود اسم یا صفت هستند و می توانند در جای دیگری هسته گروه اسمی باشند.

مشهور ترین شاخص ها عبارتند از: آقا، خانم، استاد، حاجی خواهر، برادر، عمو، عمه، خاله، تیمسار، سرلشکر، کدخدا، مهندس، دکتر، امام و.....

مشهور ترین شاخص ها عبارتند از: آقا، خانم، استاد، حاجی خواهر، برادر، عمو، عمه، خاله، تیمسار، سرلشکر، کدخدا، مهندس، دکتر، امام و.....

مثال: حاج خانم سمیرا از مکه برایمان سوغاتی می آورد.

حاج خانم از مکه برایمان سوغاتی می آورد

نکته 1) شاخص ها به تنهایی دارای هیچ نقش نحوی (فاعلی، مفعولی، مسندی،...) نیستند.

نکته 2) اگر عناوین و القاب با کسره ی اضافه (نقش نمای اضافه) همراه باشند، شاخص محسوب نمی شوند بلکه هسته ی گروه اسمی اند مثال: پدر مجید آمد

قواعد هم نشینی وابسته های پیشین:

1. نزدیک ترین وابسته ی پیشین به هسته در گروه اسمی شاخص است. این وابسته معمولاً با اسم های خاص انسان به کار می رود مانند: دکتر زرین کوب

2. هم نشینی صفت ترتیبی (مُبین) با ممیز کاربرد اندک دارد مانند: دومین تخته قالی به فروش رفت.

3. صفت عالی نمی تواند با ممیز هم نشین شود. مثلاً نمی توان گفت: بهترین کیلو پرتقال

4. اگر صفت تعجبی وابسته ی پیشین باشد، هیچ وابسته ی پیشین دیگری نمی تواند بیاید. مثلاً نمی توان گفت چه چهار گل زیبایی!

5. صفت مبهم با صفت شمارشی و صفت اشاره هم نشین می شود. مثال: هرهشت تخته قالی به فروش رفت

6. صفت مبهم با صفت پرسشی هم نشین نمی شود مثلاً نمی توان گفت: چند همه کس آمدند

7. صفت اشاره دورترین وابسته پیشین به هسته است. مثال: همین هشت قطعه طلا ارزش فراوانی دارد.

وابسته های پسین

« 1ی » نشانه ی نکره: کتابی خریدم

2) نشانه های جمع: دوستان ، کتابها

3) صفت شمارشی ترتیبی (همراه با پسوند -م): کتاب چهارم

4) صفت تفضیلی: دوست بهتر

5) مضاف الیه: کتاب درس ، دفتر ریاضی

6) صفت بیانی: کتاب سودمند ، دفتر بزرگ

صفت بیانی دارای انواعی است که به اختصار به آنها اشاره می کنیم:

- بن مضارع + نده : خورنده ، بیننده ، ....

الف: فاعلی - بن مضارع + « ا » : بینا، شنوا، دانا، ....

- بن مضارع + «ان»: خندان، دوان، ....

ب: مفعولی بن ماضی + ه : خورده ، شکسته ، ...

ج: لیاقت مصدر + ی: خوردنی ، دیدنی ، ....

د: نسبی اسم + ی «نسبت»: زمینی، آسمانی، خاکی ، قائم شهری ، بروجردی ،

قواعد هم نشینی وابسته های پسین:

1. نشانه ی جمع نزدیک ترین وابسته ی پسین به هسته است. مثال: کلاس های پنجم دبستان تعطیل شدند.

2. نشانه ی جمع بر یای نکره تقدم دارد. کتاب هایی که تازه چاپ شده اند...

3. وقتی نشانه جمع و یای نکره و صفت بیانی با هم بیایند مضاف الیه نمی تواند بیاید. می گوئیم

دانشجویانی کوشا آمدند. اما نمی گوئیم: دانشجویانی کوشا دانشگاه تهران آمدند.

4. اگر یای نکره و صفت بیانی با هم بیایند، یای نکره را می توان پیش یا پس از صفت بیانی آورد. مثال:

خوابی ترسناک دیدم. یا: خواب ترسناکی دیدم

5. یای نکره بعد از صفت شمارشی با -م می آید. مثال: قرن هفتمی که در باره آن سخن می گوئیم.

6. هم نشینی صفت بیانی و صفت شمارشی با -م امروز کم کاربرد است. مثال: در چوبی سوم

۱- اقسام جمله

اقسام جمله عبارت است از: ۱- جمله خبری ۲- جمله انشایی ۳- جمله امری ۴- جمله پرسشی ۵- جمله تعجبی ۶- جمله ساده ۷- جمله مرکب ۸- جمله کامل ۹- جمله ناقص ۱۰- جمله مکمل ۱۱- جمله معترضه.

۱- جمله خبری: جمله خبری آنستکه، خبری را بیان کند و احتمال راست یا دروغ بودن در آن باشد. مثال: من به اصفهان می روم.

۲- جمله انشایی: جمله ای است که احتمال راست و دروغ بودن در آن راه پیدا نکند. زیرا در جمله ی انشایی خبری بیان نمی شود. جمله های امری، پرسشی و جمله هائیکه دارای فعل دعا، تمنا و ندا باشند از این دسته اند. مثال: گوش کن پند ای پسر از بهر دنیا غم مخور.

۳- جمله امری: آن است که شامل فرمان یا خواهش باشد. مانند: بحال این پریشان رحمت آرید. جمله امری اگر منفی شود معمولا به نام فعل نهی خوانده می شود. مانند: تو آب دیده از این رهگذر دریغ ندار.

۴- جمله پرسشی: جمله پرسشی یا استفهامی آنست که شامل پرسش باشد. جمله های پرسشی معمولا با یکی از واژه ای پرسش (ادات استفهام) آغاز می گردد. مانند: چرا نه در پی عزم دیار خود باشم؟ / چرا نه خاک بر سر کوی یار خود باشم؟ معمولا در آخر جمله های پرسشی علامت پرسش "؟" قرار می دهند. گاهی نیز جمله پرسشی بدون واژه پرسش بیان می شود. مانند: زود بر می گردی؟ امشب به خانه ی ما می آیی؟ در امتحان راهنمایی و رانندگی قبول شدی؟ گاهی هم در جمله پرسشی منظور شخص پرسش کننده شنیدن جواب نیست، زیرا خود گوینده جواب سوال را می داند، ولی برای تاکید بیشتر پرسش را مطرح می کند. مانند: مگر آدمی نبودی که اسیر دیو گشتی؟ اگر آلوده دامنم چه زیان؟ مگه کوری؟ مگه آدم نیستی؟ مثلا با آنکه گوینده می داند آن فرد کور نیست از او این پرسش را می کند تا به او بفهماند که تو چشم داری یاید از چشمهایت استفاده کنی. به اینگونه جمله پرسشی: پرسش تاکیدی یا انکاری گویند.

۵- جمله تعجبی: آنست که بیان حالتی شگفت انگیز یا شادی بخش نماید. در آخر اینگونه جمله علامت تعجب یا شادی "!" می گذارند. مانند: چه هوای خوبی! چه مصیبت هولناکی! چه سری چه دمی عجب پایی! گاه ممکن است یک جمله هم تعجبی و هم پرسشی باشد. در این صورت در آخر آن جمله هم علامت پرسش و هم علامت تعجب گذاشته می شود. مانند: کس گهراز بهر سود باز به عمان برد؟! / هیچکس از زیرکی زیره به کرمان برد؟! یا مانند: آدم عاقل این کار را می کند؟!.

۶- جمله ساده: آنست که تنها یک فعل داشته باشد. مانند: من دوستدار روی خوش و موی دلکشم.

۷- جمله مرکب: آنست که بیش از یک فعل داشته باشد. مانند: دیروز که به خانه ی شما آمدم، او را در راه دیدم.

۸- جمله کامل: آنست که معنی آن تمام باشد و شنونده از شنیدن آن در حالت پرسش و انتظار باقی نماند. مانند: همیشه پیشه ی من عاشقی و رندی بود.

۹- جمله ناقص: آنست که معنی آن تمام نباشد و شنونده از شنیدن آن در حالت پرسش و انتظار باقی بماند. مانند: از بس که چشم مست در این شهر دیده ام. ملاحظه می کنید که شنونده منتظر است تا دنباله کلام را بشنود تا قانع و راضی گردد.

۱۰- جمله مکمل: به جمله ای که معنای جمله ناقص را تمام می کند جمله ی مکمل گفته می شود. اگر مصرع دوم شعر فوق را بیاوریم معنی کلام گوینده کامل می شود و شنونده از انتظار رهایی می یابد پس به مصرع دوم این بیت جمله ی مکمل گفته می شود. از بس که چشم مست در این شهر دیده ام / حقا که می نمی خورم اکنون و سر خوشم. جمله ناقص را جمله ی پایه و جمله ی مکمل (یا جمله های مکمل) را جمله ی پیرو نیز می نامند. همچنین اگر جمله ی ناقص شرطی باشد خود آن جمله را جمله ی شرط و مکمل آنرا جواب شرط یا جزای شرط می نامند. مانند: اگر به زلف دراز تو دست ما نرسد / گناه بخت پریشان و دست کوتاه ماست. یا مانند: اگر کوشش کنی موفق خواهی شد.

۱۱- جمله معترضه: به جمله ای گفته می شود که به اصل موضوع یا سخن ربطی نداشته باشد. و حذف آن هیچ خللی به مقصود و هدف اصلی وارد نکند مانند: دی پیرمی فروش - که یادش به خیر باد - / گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد. و مانند: چنین گفت فردوسی پاکزاد / - که رحمت بر آن تربت باک باد - / میازار موری که دانه کش است / که جان دارد و جان شیرین خوش است. معمولا جمله ی عترضه را بین دو خط تیره (-) قرار میدهند. تا کاملا از جمله قبل و بعد مشخص شود.

## ۲- ارکان جمله

قبل از هر چیز خوب است بدانید جمله ها بر دو گونه است. اول : جمله های ربطی یا اسمی یا اسنادی و دوم: جمله های فعلیه.

۱- جمله ی اسمی یا اسنادی: جمله ای است که در آن مفهوم انجام شدن کار نباشد بلکه صفتی یا حالتی را به کسی یا چیزی نسبت دهند یا از آن سلب نمایند. مانند: حافظ شاعری شیرین سخن بود. امروز هوا سرد است. ورزش موجب سلامت است. ظلم و ستم پسندیده نیست. زیست شناسی درس سختی است.

۲- جمله ی فعلیه: آنستکه در آن مفهوم انجام شدن کاری در یکی از زمانها وجود داشته باشد. مانند: محمد در خانه به مادرش کمک می کند. ملت برای رهایی تلاش بسیاری کرد.

الف- ارکان جمله اسمی ، عبارتند از: مسندالیه- مسند- رابطه

۱- مسند الیه: کسی یا چیزی است که کاری یا حالتی یا چیزی به او نسبت داده می شود یا از او سلب می شود. مانند: سامان دلیر است. خداوند مهربان است. مسند الیه ممکن است اسم، ضمیر، عدد، مصدر و اسم مصدر باشد. مانند: سوسن زیباست. او بسیار مهربان است. چهار زوج است. راست گفتن از صفات پسندیده است. ورزش موجب تندرستی است.

۲-مسند: صفت یا کاری است که به مسند الیه اسناد دهند یا از او سلب کنند. مانند زمین گرد است. سوسن نامهربان است. سامان با هوش است. جوانمردی در بخشش است. مسند نیز ممکن است اسم، صفت، کنایه، اسم مصدر باشد. هنر سرمایه مرد است. تهران بزرگ است. پیروزی در این است.

۳-رابطه: کلمه های استن، بودن، شدن، گشتن، آمدن را رابطه می گویند. و به آنها فعل عام یا فعل ربطی گفته اند. ولی رابطه حقیقی در زبان فارسی که بیشتر مورد استفاده قرار می گیرد فعل است می باشد که از مصدر استن است. فعل ربطی است جز در سوم شخص مفرد بصورت مخفف بیان می شود. مانند: بیدارم - خوابی - هوشیارند - بیدار است ...

ب- ارکان جمله های فعلیه عبارتند از: فاعل(مسند الیه)- مفعول بی واسطه- مفعول بواسطه(متمم) فعل تام.

#### ۴-حذف در جمله

گاه ممکن است هر یک از ارکان جمله حذف گردند. حذف به دو طریق صورت می گیرد: اول به قرینه لفظی و دوم به قرینه معنوی. و اما اینک انواع حذف در جمله:

۱-حذف فعل: برخی از فعلها برای قشنگی عبارت یا مختصر کردن کلام حذف می شوند. حذف فعل نیز یا به قرینه لفظی و یا به قرینه معنوی است. مثلا در عبارت زیر فعلها به قرینه لفظی حذف گردیده اند: "حکیمان دیردیرخورند و عابدان نیم سیر.(یعنی: وعابدان نیم سیر خورند). چون فعل خورند در جمله ی اول ذکر شده در جمله دوم حذف شده است. یا در این مثال: اگر هست مرد از هنر بهره ور / هنر خود بگوید، نه صاحب هنر. بنابراین باید دانست که در جمله هایی که فعل به قرینه لفظی حذف می گردد باید فعل ذکر شده با فعل حذف شده از همه نظر یکی باشد. درمثالهای زیر فعل ها به قرینه ی معنوی حذف گردیده اند: "معنای این جمله را نه تو دانی و نه من. فعل می دانم در جمله دوم حذف گردیده است که از مفهوم جمله ی اول استنباط می شود. یا در این مثال: به منزل ما می آیی؟ نه. ( یعنی نه نمی آیم). یا مثلا به کسی گفته می شود: خواهش می کنم تشریف ببرید و او می گوید: چشم. (یعنی می روم). یا در این مثال: هر که او بیدارتر پر دردتر / هر که او آگاه تر رخ زردتر) که فعل ربطی استاز آخر بیدارتر - پردردتر - آگاه تر - و رخ زردتر حذف شده است. یا در این مثال: خبری که دانی دلی بیازارد تو خاموش تا دیگری بیارد.

۲- حذف فاعل یا مسندالیه یا نهاد: در نمونه های زیر فاعل یا مسندالیه یا نهاد حذف شده است: حسین به خانه ی ما آمد و برگشت. یا در این مثال: " نسیم خنکی پابرچین، از میان تاریکیها میگذشت و ---- آهسته از روی آتشدانهای پرعود و مجمرهای معطر عبور می کرد و ---- گرد خاکستر را از گونه ی آتشها می ربود". یا مانند: خدا کجاست؟ همه جا است.

۳- حذف مفعول: به این مثال توجه فرمایید: دیروز کتابی را خریدم و به دوستم هدیه دادم. (یعنی کتاب را به دوستم هدیه دادم).

۴- حذف مسند: به این بیت توجه فرمایید: دیدار شد میسر و بوس و کنار هم / از بخت شکر دارم و از روزگار هم. (در بیت اول منظور این است که دیدار شد میسر و بوس و کنار هم میسر شد. که مسند است و حذف گردیده است و البته در این مثال رابطه هم محذوف است). یا مانند: در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان چه کسی شهید شد؟ امام علی (ع).

۵- حذف حرف: حروف نیز گاهی در جمله حذف می گردند. مانند: سر پر گناهِش باید برید / کسی پند گوید باید شنید. که در مصراع دوم حرف اگر حذف شده است. معمولاً در پاسخ به پرسش شخص سوال کننده بیشتر اجزای جمله ی پاسخ، به قرینه پرسش، حذف میگردد.

#### ۵- ترتیب اجزای جمله

در زبان فصیح فارسی رسم بر این است که هر کدام از کلمه های تشکیل دهنده ی جمله را در جای مخصوص خود قرار دهند، ولی در گذشته کمتر به این موضوع توجه می شده است بخصوص در شعر که شاعر به هیچوجه نمی توانسته است خود را مقید به رعایت این قواعد کند بلکه هدفش ساختن و پرداختن کلامی موزون بوده است که در ذهن شنونده تاثیری عمیق بگذارد. در جمله های فعلیه همانطور که قبلاً اشاره شد ترتیب ارکان جمله به این قرار است:

۱- فاعل:

۲- مفعول بیاوسطه

۳- مفعول بواوسطه (متمم فعل)

۴- فعل

و در جمله های اسمیه یا اسنادی ترتیب ارکان جمله بدین قرار است:

۱- مسندالیه

۲- مسند

۳- رابطه (فعل ربطی)

در نمونه ی زیر این قاعده رعایت شده است:

در باغ زیر یک درخت تنومند سیب، پس از چند ساعت بازی و سبکسری به استراحت نشستیم و از هر دری سخنی در میان آوردیم. آرزوهای شاگردان که تازه می خواستند از مدرسه بیرون آیند گوناگون بود و هر یک آرمانی داشت که برای سایرین با نهایت صراحت و سادگی بیان کرده و از آنها نظر می خواست.

و در این نمونه ها ترتیب ارکان بهم ریخته است:

-امیرالمومنین المستظهر بالله نامه در نامه و پیک در پیک روان کرده بود با اصفهان. و گر او کشته بر دست شاه / به توران نماند سر و تختگاه.

معمولا در زبان فارسی کنونی فعل را در انتهای جمله می آورند ولی همانگونه که گفته شد این قاعده در همه ی موارد رعایت نمی شود.

جای قید در جمله: همانطور که قبلا اشاره شد قید وابسته به فعل است و وظیفه ی آن مقید ساختن فعل به زمان، مکان و .. است و اغلب آنها در جمله جای ثابتی ندارند. قیدهای زمان اغلب سایر اجزای جمله قرار می گیرند ولی بیشترین آنها پیش از فعل جای می گیرند.

- اسم ساده اسمی است که فقط دارای یک جزء معنی دار یا تکواژ آزاد قاموسی بوده و تقسیم پذیر نیست. مانند: آتش، کبوتر، سیاوش، وجدان،

- اسم مشتق اسمی است که از دو یا چند جزء تشکیل شده که دست کم یک جزء آن معنای مستقل ندارد. یعنی پسوند یا پیشوندی باشد. مشتق ها از افزون وند به اسم و گاهی بن فعل ساخته می شوند و معنایی جداگانه و مستقل به وجود می آورند.

یک جزء معنی دار + حداقل یک جزء غیر مستقل برخی وندهای مشتق ساز عبارتند از: زار (گلزار)، گاه (کارگاه)، دان (گلدان)، ک (پیچک)، ه (ه/ه) (=گردنه) یا (دسته)، ش (گردش)، ار (خریدار)، بان (باغبان)، چه (باغچه)، ی (نیکی) - (ی نکره و نشانه های جمع مشتق ساز نیستند).

- اسم مرکب اسمی است که دو یا چند جزء که معنای مستقل داشته و به دو یا چند جزء که به تنهایی کاربرد و معنا دارند، قابل تجزیه است. مانند: کتابخانه، سفیدرود، چهل چراغ و ...

- پاره‌ای از اسم ها ویژگی‌های مشتق و مرکب را با هم دارند که به آنها «مشتق-مرکب» یا «مشتق مرکب» می‌گویند. این اسم‌ها، از دو یا چند تکواژ آزاد قاموسی به‌اضافه یک یا چند وند یا تکواژ وابسته ساخته می‌شود.

## قالب های شعر فارسی

تعریف قالب :

قالب شکلی است که قافیه ، به شعر می بخشد و تفاوت قالب ها با یکدیگر بسته به چگونگی قرار گرفتن قافیه ی آنهاست. ( در واقع نحوه ی بکارگیری قافیه تعیین کننده ی قالب شعر است. )

نکته : چنانچه نحوه ی بکار گیری قافیه در بعضی از قالب های شعر فارسی مانند قصیده با غزل و رباعی با دوبیتی یکسان باشد می توان به کمک تعداد ابیات ، محتوا و وزن ، نوع قالب آن را مشخص کرد.

قالب های شعر فارسی عبارتند از: قصیده، غزل، قطعه، مثنوی، رباعی، دوبیتی، چهار پاره، ترجیع بند، ترکیب بند، مسمط، مستزاد، شعر فرد ( تک بیت ) و شعر نیمایی .

قصیده :

شعری است بر یک وزن و یک قافیه که مصراع اول بیت نخست، با همه ی مصراع های دوم ابیات دیگر هم قافیه باشد.

نمودار قالب قصیده :

\*.....\*

\*.....\*

\*.....\*

مشخصات قصیده :

۱. تعداد ابیات از پانزده بیت بیشتر است.

۲. درون مایه و محتوای آن موضوعاتی چون مدح، حکمت، عرفان، وصف، پند و اندرز، جشن، شکر، شکایت و مسائل اجتماعی می باشد.

۳. بیت اول قصیده را که مصرع است (( مطلع )) و به بیت آخر آن ((مقطع )) می گویند.

۴. قصیده اولین قالب شعر است که به تقلید از شعر عربی از نیمه ی دوم قرن سوم پدید آمد.

۵. داشتن وحدت موضوع ( یعنی ابیات قصیده باید مربوط به یک مفهوم و موضوع باشد. )

اجزای تشکیل دهنده ی قصیده :

۱. تغزل یا تشبیب : برخی قصاید به ویژه قصایدی که در مدح کسی سروده می شوند دارای مقدمه است . این مقدمه معولا با مضامینی چون عشق، جوانی و توصیف طبیعت آغاز می شود که به آن تغزل یا تشبیب می گویند. (برخی قصیده ها تغزل ندارند که به آن ها محدود یا مقتضب می گویند . )

۲. تخلص : بیت یا ابیاتی که رابط میان تغزل و تنه ی اصلی قصیده می باشند، که در واقع موضوع اصلی قصیده از همان جا شروع می شود.

نکته : این تخلص مخصوص قصیده است و نباید آن را با اصطلاح تخلص ( نام شاعر ) اشتباه گرفت.

۳. تنه ی اصلی : بخشی از مقصود اصلی شاعر در آن بیان می شود . با محتوایی چون مدح ، ثنا ، پند و اندرز ، عرفان و حکمت و ...

۴. شریطه و دعا : دعایی است که شاعر برای جاودانگی ممدوح خود در پایان قصیده ، به صورت جملات شرطی بیان می کند. ( یعنی شاعر دعای خود را به شرط بر آورده شدن خواسته هایش بیان می کند. )  
قصیده سرایان مشهور :

انوری ، خاقانی ، ناصر خسرو ، سعدی ، فرخی سیستانی ، رودکی ، منوچهری  
مسعود سعد سلمان ، ملک الشعرای بهار ، دکتر مهدی حمیدی ، مهرداد اوستا و  
امیر فیروز کوهی و ...

غزل :

شعری است بر یک وزن و یک قافیه بطوری که مصراع اول بیت نخست ، با همه ی مصراع های دوم ابیات دیگر هم قافیه باشد.

تذکر : نحوه ی تکرار قافیه در غزل همانند قصیده است.

نمودار قالب غزل :

\*.....\*.....  
\*.....\*.....  
\*.....\*.....

مشخصات غزل :

۱. تعداد ابیات غزل حداقل پنج بیت و حد اکثر دوازده بیت است . (گاهی غزل هایی با بیش از پانزده بیت هم یافت می شود. )

۲. درون مایه و محتوای غزل، بیان عواطف و احساسات ، عشق و عرفان و گاهی هم مضمون اجتماعی می باشد.

۳. بیت اول غزل را مطلع و بیت آخر را مقطع می گویند. (که هر کدام اگر به خوبی بکار روند حسن مطلع و حسن مقطع نام می گیرند.

۴. اگر مصرع اول غزل در پایان با زیبایی خاصی دوباره بکار رود به این عمل ( رد المطلع ) می گویند.

۵. در غزل تنوع مطالب ممکن است . ( یعنی موضوع هر بیت می تواند با ابیات دیگر فرق داشته باشد . )

۶. غزل از قرن ششم به وجود آمده است . ( در واقع همان تغزل قصیده است. )

از آغاز پیدایش ، عاشقانه و با ظهور سنایی عارفانه می شود . )

۷. با ظهور انقلاب مشروطه ، غزل مضمون اجتماعی نیز به خود می گیرد.

نکته : غزل عاشقانه را سعدی و غزل عارفانه را مولوی به اوج خود رساندند حافظ هم سر آمد غزل سرایان شعر فارسی است . و در غزل شیوه ی عاشقانه – عارفانه را به کمال رساند.

مشهورترین غزل سرایان :

حافظ ، سعدی ، مولوی ، صائب تبریزی ، عراقی ، فرخی یزدی ، رهی معیری و استاد شهریار و حسین منزوی و

تفاوت غزل و قصیده :

۱. از نظر تعداد ابیات ۲. درون مایه و محتوا ۳. وحدت موضوع

نکته ی ۱ : اگر شاعر بیت نخست مطلع غزل و قصیده ی خود را زیبا و دلپسند بیاورد ، از آن به حسن مطلع تعبیر می شود. بطوری که شنونده یا خواننده برای دنبال کردن ابیات دیگر ترغیب گردد .

نکته ی ۲ : اگر شاعر بیت آخر شعرش را ( معمولاً در قصیده و غزل ) به نحوی شیوا و دلنشین بیاورد که به عنوان حسن ختام در روح شنونده و خواننده اثر نیک و خوشی باقی بگذارد ، از آن به حسن مقطع تعبیر می شود.

قطعه:

شعری است متشکل از چند بیت هم وزن که فقط مصراع های دوم آن هم قافیه باشند.

نمودار قالب قطعه :

\*.....

\*.....

\*.....

مشخصات قطعه :

۱. حد اقل قطعه دوبیت و حد اکثر آن معمولاً بیست بیت می باشد.(گاهی قطعه های

چهل و پنجاه بیتی هم یافت می شود. )

۲. موضوع و درون مایه ی قطعه معمولاً مسائل اخلاقی ، اجتماعی ، تعلیمی ، حکایت ، مدح ، وصف ، هجو و... می باشد.

۳. قطعه قصیده ای است بدون مطلع مصراع .(در واقع تفاوت قطعه و قصیده در همین ویژگی است . )

۴. تعداد قافیه با ابیات برابر است.

۵. قطعه وحدت موضوع دارد یعنی از اول تا آخر ابیات ، درباره ی یک موضوع خاص است.

۶. قطعه از آغاز شعر فارسی ( قرن سوم ) با ظهور رودکی پدید آمد و تا روزگار ما ادامه دارد.

مشهور ترین قطعه سرایان عبارتند از :

انوری ، ابن یمین و پروین اعتصامی

مثنوی:

شعری است بر یک وزن با بیت های مصرع، که هر بیت قافیه ای جدا گانه دارد. و چون هر بیت دارای دو قافیه است آن را مثنوی ( مزدوج یا دوتایی ) نامیده اند.

نمودار قالب مثنوی :

\*.....\*

♦.....♦

#.....#

مشخصات قالب مثنوی :

۱. تعداد ابیات مثنوی حداقل دو بیت است و حداکثر برای آن وجود ندارد.

۲. مثنوی مناسب ترین قالب برای بیان داستان ها و مطالب طولانی از جمله تواریخ و قصص است.

۳. موضوع و درون مایه ی مثنوی حماسی ، تاریخی ، اخلاقی ، تعلیمی ، عاشقانه ، بزمی و عارفانه است.

مشهورترین مثنوی سراین عبارتند از :

فردوسی ، نظامی ، اسدی توسی ، مولوی ، عطار ، سعدی ، سنایی ، جامی ، پروین اعتصامی ، و شهریار .

رباعی :

شعری است دارای چهار مصراع هم وزن که رعایت نمودن قافیه در مصراع های اول ، دوم و چهارم الزامی است ولی در مصراع سوم اختیاری است. یعنی مصراع سوم می تواند با مصراع های دیگر هم قافیه باشد یا نباشد.

نمودار قالب رباعی :

\*.....\*

\*.....#

مشخصات رباعی :

۱. رباعی بر وزن ( لا حول ولا قوه الا بالله ) می باشد .

۲. درون مایه و محتوای رباعی عارفانه ، عاشقانه و یا فلسفی است.

۳. مناسب ترین قالب برای ثبت لحظه های کوتاه شاعرانه است.

رباعی سرایان مشهور عبارتند از :

خیام ، مولوی ، عطار ، بیدل دهلوی و خواجه کرمانی

دوبیتی:

شعری است بر یک وزن که دوبیت دارد و از نظر شکل قافیه همانند رباعی است.

نمودار دوبیتی :

\*.....\*

\*.....\*

مشخصات دوبیتی :

۱. دوبیتی بر وزن مفاعیلن ، مفاعیلن فعولن ( مفاعیل ) می باشد.

۲. موضوع و درون مایه ی دو بیت در فارسی (( ترانه )) است که رایج ترین قالب شعر در نزد روستائیان است.

مشهور ترین دوبیتی سرایان عبارتند از : بابا طاهر همدانی ، فائز دشتستانی .

راه تشخیص رباعی از دو بیت :

همانطور که در عرض کردم ، رباعی و دو بیت فقط از نظر وزن با هم اختلاف دارند . لذا برای تشخیص این دو

قالب از یکدیگر فقط کافی است اولین هجای هر یک از دو قالب شعر را بشناسید. ( دوبیتی با هجای کوتاه و

رباعی با هجای بلند آغاز می شود . )

توجه : هجای کوتاه دو واج دارد ( صامت + مصوت کوتاه ) مثال : ب ، ک ، ت و ...

هجای بلند سه واج دارد و ساختار آن به دو شکل است :

۱. صامت + مصوت کوتاه + صامت . مثال : بر ، در ، گل

۲. صامت + مصوت بلند . مثال : با ، کو ، سی

توضیح : در تلفظ هجاها ، مصوت بلند (( ا )) ، (( ی )) ، (( و )) دو حرف محسوب می شود.

مثال شعری :

زدست دیده دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد  
بسازم خنجری نیشش ز پولاد زخم بر دیده تا دل گردد آزاد  
همانگونه که می بینید در دو بیت بالا هجاهای اول مصراع های آن به ترتیب ، (( ز )) ،  
(( ک )) ، (( ب )) و (( ز )) هجای کوتاه هستند . پس قالب شعر فوق دوبیتی است.

مثال شعری ۲ :

هر سبزه که برکنار جویی رسته است  
گویی ز لب فرشته خویی رسته است  
پا بر سر سبزه تا به خواری ننهی  
کان سبزه ز خاک لاله رویی رسته است  
همانگونه که ملاحظه می فرمائید اولین هجای هر یک از مصراع های شعر فوق (( هر ))  
(( گو )) ، (( پا )) و (( کا )) می باشند. که هر کدام یک هجای بلند محسوب می گردند . پس قالب شعر فوق  
رباعی است.

چهار پاره ( دوبیتی های به هم پیوسته ) :

دوبیتی های هم وزن با قافیه های مختلف که در معنی به هم پیوسته هستند . با این تفاوت که قافیه معمولاً در  
مصراع های دوم رعایت می شود .

نمودار قالب چهار پاره :

۱.....

۱.....

\*

۲.....

۲.....

مشخصات چهارپاره :

۱. هر بند از چهار پاره دوبیتی است اما شاعر در آوردن تعداد این بندها محدودیتی ندارد.

۲. محتوا و درون مایه های چهارپاره اجتماعی و غنایی است .

۳. چهارپاره بر خلاف دوبیتی محدودیت وزنی ندارد بلکه به وزن های مختلف سروده می شود.

۴. زمان رواج این قالب در ایران پس از مشروطه است.